

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وللأصل المذكور حجتان ...

وللأصل المذكور حجتان. إحداهما ما تجشمننا

باقامتها و هو ان الواجب تعالى لو كان له بالقياس الى

صفه كماله وجهه كمال امكانيه بحسب ذاته بذاته للزم

التركيب في ذاته و هو مما استطاع على استحالته في الفصل

التالي لهذا الفصل.

واجب متعال از آنجایی که وجودش برای او

وجوب و ضرورت دارد، بنابراین تمام شوائب وجود

و شوائب به معنای لوازم وجود و صفات وجود برای

خداوند متعال وجوب و ضرورت دارد. به خلاف

تعیینات امکانیه (سواءً مبدعات) باشند مانند مجردات

و عقول یا غیر مبدعات مانند تعیناتی که در او خلق

و التیام و کون و فساد که ماده باشد در آنها جاری و

ساری است، در تمام اینها نه اصل الوجود و نه لوازم

وجود برای آنها بالضروره ثابت است.

بعبارت دیگر این ضرورت از ناحیه غیر بر

آنها حمل و افاضه می شود. جهت این مطلب این

است که وقتی حقیقت الوجود برای یک ذاتی بذاته و لذاته ثابت باشد، صفات و لوازم وجود هم به تبع حقیقت وجود و اعراض وجود، آنچه که بر وجود عارض می‌شود، برای او ثابت خواهد بود.

در اینجا دو مطلب به چشم می‌خورد همان طوری که بعضی از حواشی متذکر شدند مسأله این که مرحوم آخوند می‌فرمایند که: صفات کمالیه برای حق متعالی ثابت است.

در بیانی که ایشان می‌فرمایند این را تذکر می‌دهند چنانچه حقیقت الوجود لذاته و بذاته برای خداوند متعال ثابت باشد، هر صفت کمالی هم برای او ثابت خواهد بود. ممکن است این سؤال مطرح شود که صفات غیر کمالیه حق در اینجا ممکن است مدّ نظر نباشد، مانند صفات انتساییه، به حق، یا صفات اضافیه به حق، اینها صفاتی است که، صفت کمالیه برای حق نیست. صفات کمالیه آن صفاتی است که به خود وجود به لحاظ حقیقت الوجود برای آنها ثابت است، اما جهات انتساییه مانند فرض کنید که من باب مثال جهاتی که بواسطه تعینات و انتساب

تعیّنات که خلق و امثال خلق است مانند رزق که اینها در ناحیه بعد از صفات رحمانیت و رحیمیت و علم و قدرت و اراده و مشیت او تعلق می‌گیرد به خداوند متعال، اینها از دایره این بحث خارج است.

جوابی که در اینجا می‌شود داد، این است که چون صفات غیر کمالیه مستند به صفات کمالیه هست، وقتی که بحث روی صفات کمالیه می‌رود قطعاً از نقطه نظر علیت صفات غیر کمالیه هم در مورد بحث داخل است. لذا مرحوم آخوند صفت را روی جهت کمالی خداوند متعال بردند.

سؤال: خوب اگر ما علت این را تشخیص بدهیم بله، ولی وقتی آن وجود مطلق را در آن تصوّر کردیم دیگر علیت را لحاظ نکردیم، آن علیت که لحاظ بشود یک مقدار تنزّل است نسبت به معلول. این علت متساوی البین است دیگر پس باید حتماً یک مقدار تنزّل بشود.

پس بما هو مطلق وقتی درک می‌شود، علیت و معلولیت مقدور نیست.

جواب: در اصل صفت همین مطلب مطرح

است. صفت یک مرتبه متنازله از ذات است. بعبارت دیگر ما اسم تطوّرّات اصل ذات و تطوّرّات وجود را ما صفت می‌گذاریم. آن وقت همین بحث در مورد صفت هم می‌آید. وقتی که ما می‌گوئیم: صفات کمالیه، یعنی مراتب نازله ذات که ملصق به ذات است یعنی جدای از ذات نیست.

سؤال: ممکنات را که لحاظ کنیم تنزل بیشتر

است، یعنی این مقدار که مطلق بما هو مطلق با صفات اشراق این منظورش کمتر است.

جواب: ما اصلاً بحث امکان در اینجا نداریم.

سؤال: ناقص همین است. صفات ناقص، که

باشد یعنی ممکن.

جواب: ناقص یعنی یک مرتبه پایین‌تر، آن

صفتی که از نظر ارتباط با تعینات خارج این صفت حمل می‌شود. لولا تعین خارج این صفت بار نمی‌شود. فرض کنید خالقیت، در جنبه خالقیت تا خلقی نباشد اطلاق خالق بر خداوند ...

سؤال: باید ممکن لحاظ بشود.

جواب: حالا باید لحاظ بشود.

سؤال: خالقیت، حتماً باید ممکن لحاظ

بشود.

جواب: بسیار خوب آن وقت اگر ما این را

بخواییم.

سؤال: یعنی تنزل کردیم.

جواب: تنزل کردیم، ولی صحبت در این

است که آیا حمل این صفت به عنوان یک صفت

جمالیه پروردگار از ناحیه مخلوق به او عنایت

می‌شود، یا اینکه خود او مُبدِع و منشاء برای همین

تعیین است؟

سؤال: نه خود اوست.

جواب: اگر اینطور باشد پس بنابراین وقتی

که صفات ولو نسبیه و اضافیه باشد، چون منشاء او

علت و صفات کمالیه است، پس بنابراین آنها هم

داخل در صفات کمالیه هستند. پس در اینجا دیگر

بین صفت غیر کمالیه و کمالیه فرقی ندارد.

البته حواشی در اینجا نحوه دیگری وارد

شدند اما برگشت صفات غیر کمالیه به کمالیه پس

بنابراین به یک عبارت واحد، مرحوم آخوند همه

صفات را داخل در تحت این بحث می‌آورد و هیچ مشکلی ندارد.

سیر طولی و عرضی - وصول به کمال فقط در

عالم ماده است

صحبت در اینجا این است که آن مسأله ای که پیش می‌آید و ممکن است تبعات و نتایج خوبی هم بر او بار شود این است: وقتی که ما وجود را واجب برای ذات می‌دانیم، به تبع این، صفات کمالیه هم ملصق به وجود است. و همان طوری که وجود برای ذات واجب بالضروره است، صفات خداوند متعال هم برای ذات واجب بالضروره هست. یعنی از ناحیه غیر افاضه وجوب و ضرورت برای این صفات نمی‌شود. نفس ذات اقتضای این صفات و اقتضای این شوائب و لوازم وجود را می‌کند.

در اینجا مسأله ای که هست این است که بعضی از صفات بلاواسطه مُنشأ از ذات هستند مانند علم و حیات و قدرت و اراده و امثال ذلک و بعضی از صفات متنازل از آن صفات جمالیه، علم و قدرت و اراده و اینها هستند.

مرحوم آخوند لوازم این بحث را که ذکر می‌کند، از متفرعات این بحث این است که جهت امکان برای انتظار وصول به یک صفت کمالیه‌ای، از ذات برداشته می‌شود. وقتی که وجود برای ذات ضرورت داشته باشد صفات منش‌ئ از آن وجود هم برای ذات ضرورت دارد، آنگاه دیگر حالت منتظره برای ذات وجود ندارد تا اینکه به یک صفت کمالیه برسد.

حالت منتظره برای نطفه وجود دارد تا تبدیل به علقه بشود. حالت منتظره برای یک دانه سیب وجود دارد تا تبدیل به درخت سیب بشود. این جهت انتظار دیگر از ذات مرتفع و برداشته می‌شود، چرا؟ چون در ذات، این حالت انتظار، از لوازم امکان استعدادی است. اگر فرض کنید یک ذاتی ممکن است بالاستعداد بالنسبه به یک حالت منتظره و بالنسبه به یک فعلیتی باشد، ما اسم این جهت را قوه می‌گذاریم. و امکان استعدادی در ماده و صورت است، در مبدعات که ماده و صورت ندارند، در آنجا امکان استعدادی معنا ندارد.

پس بنابراین مرحوم آخوند فرمود که از لوازم
و از متفرعات این اصل این است که حالت انتظاری
برای ذات نسبت به صفات کمالیه وجود ندارد. نه
اینکه چون عدم وجود حالت انتظار عین این اصلی
است که ما آن را اقامه کردیم که او عبارت از این
است که عدم وجود ماده و صورت در موضوع است.
اگر موضوع ما، ماده و صورت نداشته و کون و فساد
و خلق و التیام نیز در او راه نداشته باشد، موجب
می‌شود که آن موضوع حالت انتظار نداشته باشد.
مثل صور مجرد، صور مجرد، برزخیه و مثالیه،
صور مجرد از مثال، از صور برزخیه، عوالم معنا،
ذوات مجرد عقولیه و ملائکه، موضوعات و
مبدعات نوریه، اینها حالت انتظار نسبت به یک
صفت کمالیه را ندارند. چون حالت انتظار عبارت
است از قوه به فعل رسیدن، و تحقق این حالت انتظار
فقط در ماده و صورت است. ماده و صورت است
که در تگون نیاز به زمان دارد. اینها تدریجی الفصول
هستند تحقق صورتی بعد از صورت، احتیاج به زمان
دارد، یک صورتی بخواهد بر این ماده بیاید باید

صورت قبلی از بین برود و حذف و محو بشود تا اینکه صورت جدید پیدا بشود.

پس در آن ذات و در آن موضوعی که ماده و صورت نیست مانند صور محضه یا عالم مجردات و عقول، در آنجا هم حالت انتظار وجود ندارد. پس این یک وصف عام است، این وصف اختصاص به ذات حق ندارد. هم مربوط به ذات حق است چون وجود برای او ضرورت دارد و هم به مجردات و عقول هم این وصف بر می‌گردد، چون آنها هم حالت منتظره ندارند. آن رتبه برای آنها به فعلیت تامه است.

مقام جبرئیل در یک مرتبه ایست که از آن مقام نه بالاتر می‌رود و نه پایین تر می‌آید. در آنجا هیچ مرتبه انتظاری دیگر نیست. مقام عقل در آنجا یک مقامی است که نه بالاتر می‌رود و نه پایین تر می‌آید. عقول منفصله جزئی در یک مرتبه ای هستند که نه بالاتر می‌روند، نه پایین تر می‌آیند. صور برزخیه جزء مبدعات هستند، نه تغیر و نه تبدل در آنها هست.

بله، صور دیگری هستند. نه اینکه این صورت تبدیل به صور دیگر می‌شود، صور دیگری خلق می‌شود. یک شخص الان دارای یک صور برزخیه هست، نیم ساعت دیگر صور برزخیه اش تغییر می‌کند. الان به شکل فرض کنید یک حیوان است، نیم ساعت دیگر یک کار حرام انجام می‌دهد، صور برزخی اش تغییر می‌کند و به صور حیوان دیگری در می‌آید؛ نیم ساعت دیگر کار ثوابی انجام می‌دهد صور برزخی اش تغییر می‌کند و نزدیک به صور انسان و آدمی می‌شود، نه اینکه همین صور تبدیل شد. در انجا ماده نیست، صور دیگری ابداع شد. دو مطلب است.

یک وقتی من می‌گویم این لیوان، همین لیوانی که در دست راست من است، تبدیل می‌شود به لیوانی که در دست چپ من است. یک وقت این طور، یک وقت می‌گویم یک لیوان مانند این، کارخانه می‌سازد. این دو مطلب است. یعنی این لیوان در جای خودش محفوظ است، این لیوان بعد

را، کارخانه می‌سازد و در کنار این قرار می‌دهد.

در صور مبدعه بنا بر حرکت جوهریه ... ما

از حرکت جوهریه می‌خواهیم یک پله بالاتر برویم
و او را ملحق به مبدعات کنیم.

در صور برزخیه خود نفس آن صورت، ماده

ای نیست تا اینکه صورت دیگری به خود بگیرد.

صورت برزخیه در این یک ساعت یک صورت

است، یک صورت برزخیه دیگری خدا در کنار این

خلق می‌کند؛ برای مرتبه سوم صورت دیگری در

کنار این خلق می‌کند. لذا اگر کسی اشراف داشته

باشد ببیند یک شخصی در اطاق نشسته، از هنگامی

که در اطاق آمده تا وقتی که از اطاق بیرون می‌رود،

می‌بیند شش تا صورت با خودش می‌برد. اول

صورت خر را من باب مثال دارد، بعد تبدیل به

صورت گرگ می‌شود، بعد تبدیل به صورت خنزیر

می‌شود. بعد تبدیل به صورت هره می‌شود، بعد

تبدیل به صورت حیه می‌شود بعد تبدیل به صورت

فرض کنید که یک حیوان دیگر می‌شود. این صور

مختلف در هر موقعیتی برای او خلق و ابداع می‌شود،

به واسطه تغییر و تحولاتی که برای نفس او پیدا می‌شود.

صحبت ما در اینجا این است که در ماده اینطور نیست. ماده اگر بخواهد به یک صورت دیگر برسد، این صورت اولیه خود را از دست می‌دهد تا اینکه به صورت بعدی برسد. اگر این بچه بخواهد بزرگ بشود، این صورت طفولیت را از دست می‌دهد تا اینکه بعداً بصورت‌های مختلف دیگر به آنجا برسد، سلول‌های بدنش یکی یکی از کار می‌افتد و سلول‌های جدید ساخته می‌شود، رنگ پوستش از بین می‌رود و رنگ دیگری به خود می‌گیرد. شکل و شمایل او در طفولیت تغییر پیدا می‌کند به شکل و شمایل دیگر. لذا ما این حالت انتظار و استعداد را در این ماده، مشاهده می‌کنیم که ماده بواسطه تهیوئی که برای صور مختلفه دارد همیشه در حالت قوه و انتظار بسر می‌برد. همیشه منتظر این است که چه صورتی خداوند بر او نقش ببندد، دست بسته نشسته تا اینکه یک صورتی بیایند به او ببندند. خود ماده همیشه در حال انتظار است.

وقتی که یک صورتی بر ماده نقش بست، دیگر فعلیت در آن مرحله تام است. نطفه الان نطفه است و در نطفه بودنش تام می باشد، وقتی که در شرایط مناسب قرار گرفت و علقه شد، در علقه شدن تام است. الان نه می توانیم به او بگوئیم نطفه و نه می توانیم بگوئیم انسان. یعنی این الان در این مرتبه تام است و به فعلیت رسیده و همین طور تا اینکه به مراتب دیگر برسد.

سؤال: نسبت به سیر عرضی موجودات این

حالت انتظار وجود ندارد؟

پیغمبر که الان دارند سیر می کنند و ما ارفع درجه می گوئیم، خود پیغمبر انتظار به این مسأله را ندارند؟ کلاً سیر عرضی در او حالت انتظار و تبدیل استعداد به فعلیت نیست؟ سیر کمال چیست؟

جواب: آن که منظور ما هست، همان جهت عدم تجرد است که نسبت به تعینات مختلف تفاوت دارد. در سلسله عقول و مجردات و

راجع به انسان این مطلب را ما هنوز مطرح نکرده ایم، فقط آمدم طرح بحث کنیم تا اینکه

اشکالاتی که ممکن است بر این بار بشود آنها را
بیابیم بررسی کنیم.

سؤال: کلاً از صورت بالا آیا سیر عرضی

سؤال: منافات ندارد، قوه به فعل نشده بلکه،

یک فعل جدید است؟

جواب: در مورد عقول و مجردات، اینها

مرتبه تهیو و آمادگی برای مرتبه بالاتر را ندارند.

یعنی در همان مرتبه‌ای که هستند، تا آخر هم در

همان مرتبه هستند. هیچ گونه برای آنها حرکتی

وجود ندارد. حرکتی به این معنا که اینها ماده‌ای

داشته باشند و آن ماده تبدیل بشود به یک مرتبه و

کمالی دیگر، تغییر و تحوّل در او پیدا نکند، یک هم

چنین مسأله ای نیست. در یک رتبه ثابت هستند و

دائماً فیض خدا بر آنها می‌رسد. رسیدن فیض خدا

بر آنها منافاتی ندارد با اینکه ما اینها را جزء مبدعات

بدانیم و اینها را از نقطه نظر صفت کمالیه در یک

مرتبه بدانیم. در همان مرتبه ای که هستند، در آن

مرتبه رشد ندارند.

بحث ما صفات کمالیه است که موجب کمال

یک وجود و موجب تجرّد بیشتر یک وجود است. یعنی الان این وجود، من باب مثال در یک نطفه هست. این نطفه از نقطه نظر صفات کمالیه، متبدّل می‌شود به یک صفاتی اکمل از خودش. بعد علقه تبدیل به مضغه می‌شود، متبدّل می‌شود به یک صفت اکمل از خودش. تا اینکه از نقطه نظر تجرّد به موقعیتی می‌رسد که قابلیت برای نفخ روح را در آنها دارد این منظور ما هست.

صحبت ما در این است که یک موضوع برای رسیدن به صفت کمال خودش، اگر از قبیل ماده و صورت باشد، در اینجا صحیح است و می‌شود گفت که قابلیت برای تغییر و تبدّل در آنها هست. اگر از قبیل مبدعات باشد مانند عقول و صور نوریه در آنها دیگر معنا ندارد. چون هر مرتبه در آن اختصاص به خودش دارد، و مرتبه دیگر، مرتبه دیگر است.

من باب مثال فرض کنید که شما چند نفر اینجا نشسته‌اید و یک دایره‌ای را تشکیل دادید. اگر ما قطر دایره را لحاظ بکنیم، فرض کنید که قطر این دایره دو متر است، ما همه با هم می‌نشینیم و یک

دایره ای که به قطر دو متر است در اینجا تشکیل می‌دهیم. حالا اگر بگوییم یک کمی دایره را بیشتر کنید، یک متر عقب تر می‌روید، وقتی یک متر عقب تر رفتید، قطر دایره چهار متر می‌شود. دایره اوّل بزرگتر شد یا دایره جدیدی تشکیل شد؟ دایره بزرگ نشده، دایره اوّل سر جای خودش است، ما یک دایره جدیدی تشکیل دادیم، نه اینکه این دایره را بزرگ کردیم، دایره یک میل هم بزرگ نمی‌شود. هر دایره‌ای اختصاص به وجود خودش دارد.

در اینجا آن صوری که بار می‌شود و برای موضوعات می‌آید. آن صفاتی که می‌آید، آنها مبدعات هستند. یعنی تغییری در وجود این و بواسطه این صفت پیدا نمی‌شود که آیا این تجرّدش بیشتر بشود یا نه؟ جبرئیل دائماً از علوم پروردگار متنعم است (إلی مالا نهایه له) ولی آن حدّی که از آن علوم بهره می‌گیرد، آن حد بر اتساع وجودی او نمی‌افزاید، در یک حد و در یک فعلیت تام است.

سؤال: پس سیر عرضی کمال نیست؟

جواب: نه کمالی نیست، یعنی این کمالش را

به انتها رسانده، نه اینکه کمال نیست، دیگر تصور کمالی نیست. مثل اینکه شما فرض کنید که انسان برود به فنا برسد و بعد بگوید که خوب ما به وجود مطلق رسیدیم. حالا رسیدی، دیگر بالایش که کمال نیست. بیخود چرا این همه راه را رفتی؟

سؤال: این که دارد حرکت می‌کند نهایت ندارد.

این که دارد حرکت می‌کند، سیر معنایش این است که یک حرکتی و یک تکاملی است؛ و الا چه معنا دارد پیغمبر همین طور درجه‌اش ارفع درجه‌اش بشود؟! اینکه یک درجه بالا برود در حالیکه همه چیز را حائز هست؟

جواب: همه چیز را حائز بودن معنایش چیست؟ معنایش این است که آیا این با وجود خودش احاطه علمی پیدا کرده بر علم پروردگار که می‌گوئید همه چیز را حائز است؟ وجود پیغمبر، پیغمبر هم باشد باز وجودش محدود است، صحبت در این است که وجود پیغمبر با توجه به اینکه وجودش محدود هست در عین حال ما می‌گوئیم این

دیگر فانی شده در آن وجود حضرت حق و حیازت کرده آن صفات را؛ معنایش این است که به یک مرتبه کمال رسیده است، که وقتی به آن مرتبه کمال رسید، استفاده تام است از جمیع صفات کمالیه حق. یعنی این استفاده تام که می‌خواهد بکند، دیگر حد و حصر ندارد. الان ما استفاده‌ای که می‌کنیم حد و حصر دارد. استفاده‌ای که ما می‌کنیم فقط در مقدار صور برزخیه است. از نقطه نظر مراتب وجود ما استفاده‌ای که می‌کنیم محدود است. ما استفاده‌ای که از نقطه نظر ادراک حقایق می‌کنیم، محدود است. یعنی در یک محدوده بیشتری ما نمی‌توانیم استفاده بکنیم. الان ما که در این اطاق هستیم استفاده‌ای که می‌کنیم از اشیائی است که در این اطاق است، اما از آن چه در حیاط است نمی‌توانیم استفاده بکنیم.

پیغمبر آمده در این خانه، در این منزل هم از حیاط استفاده می‌کند هم از این اطاق، هم از آن اطاق، هم آشپزخانه، هم پشت بام، از همه جا، این معنایش است، اما حالا که آمده در این اطاق، سیرش در این اطاق لا انتهاست. پس صفت کمالیه بعنوان تغییر،

دیگر در وجود او نیست. صفت کمالیه یعنی تغییر پیدا بکند، متغیر بشود، صورتش عوض بشود.

سؤال: بالاخره چیز جدید بدست می آید برای پیغمبر یا نه؟

جواب: برای پیغمبر، برای همه جدید است.

سؤال: خوب همین استعداد می شود، آن فعلیت.

جواب:، مسأله استعداد را به تغییر ماهوی بکار می برند، در امکان استعدادی به تغییر جوهری بکار می برند و تغییر ماهوی. و الا اصلاً معنا ندارد که فرض کنید بگوئیم عالم عقول همه در رکون و رکود و جمود بسر می برند. این انقطاع فیض است، فیض پروردگار بر هر رتبه ای الی ما لا نهاییه است علی الاطلاق؛ هیچ کس یک هم چنین حرفی نمی زند. که لذا مرحوم آخوند صفات را روی کمالیه بردند، صفات کمالیه وقتی برای یک ذات پیدا می شود که تغییر ماهوی پیدا کند، به جهت اینکه این صفت کمالی منبعث از ذات است، و وقتی این صفت کمالیه پیدا می شود که ذات تغییر پیدا بکند. وقتی ذات تغییر

پیدا می کند که ماهیتش و جوهرش تغییر پیدا بکند.
وقتی که یک دانه سیب تبدیل به درخت
می شود، این ذاتش و جوهرش تغییر پیدا کرده. چون
جوهر تغییر پیدا کرده، پس بنابراین صفات تغییر پیدا
می کند. تا بحال دانه بود حالا شجر شد. برگ شد، تا
بحال دانه بود، حالا ثمر شده تبدیل به میوه و درخت
و امثال اینها شده. بعد همین دوباره در سیر خودش
باز به امکان استعدادی تهیوء دارد، همین تبدیل
می شود به دم. فرض کنید که آن حیوان می آید این
درخت و این شجر و یا برگش را می خورد این یک
صفات کمالیه پیدا می کند، تبدیل به لحم می شود،
تبدیل به دم می شود. انسان می آید آن حیوان را
می خورد آن تبدیل به دم و لحم آدمی می شود و
انسان می شود و تبدیل به نطفه و مراتب بالاتر
می شود.

پس بنابراین صفات کمالیه برای هر ذاتی
منبعث است از تغییری که در آن ذات بخواهد پیدا
بشود. و دلیل مرحوم آخوند هم بر استحاله صفات
کمالیه بر ذات حق بر همین اساس است. البته دو تا

دلیل می‌آورند که هر دو به یک نحوه بر می‌گردد؛
منتهی نوعش تفاوت پیدا می‌کند.

بناءً علی هذا نکته‌ای که در اینجا هست این

است که صفات کمالیه آن صفاتی است که بر موضوع

حمل می‌شود؛ اگر صفات کمالیه بر موضوع من حیث

تغیرو تبدل حمل شود این باید در عالم ماده و صورت

باشد؛

صفات کمالیه اگر بر موضوع به لحاظ تغیر و

تبدل حمل و عارض نشود این در عالم مبدعات

است. بین این مسأله و بین ذات واجب الوجود در

عدم تهیو و عدم حالت انتظار بالنسبه به این صفات

فرقی نمی‌کند. یعنی عدم انتظار بر ای صفات کمالیه

ناشی از وجوب وجود برای ذات نیست. بلکه ناشی

از عدم امکان استعدادی در ذات است. عدم امکان

استعدادی هم در واجب الوجود است و هم در

مبدعات است، هم در عالم عقول و در عالم مجردات

است. پس عدم حالت انتظار از متفرعات عدم امکان

استعدادی است نه از وجوب وجود برای ذات

واجب، این از متفرعات او نیست. گرچه مرحوم

آخوند در اینجا از متفرعات او ذکر کردند و این از باب بالواسطه است، چون واجب الوجود، واجب الوجود است من جمیع جهات، لذا این وجوب با تمام شوائب و تمام صفاتش برای واجب الوجود ذاتی است. وقتی که ذاتی شد، معنایش این است که امکان استعدادی در آنها وجود ندارد، چون امکان استعدادی تغییر و تبدل جوهری است؛ جوهری از یک موضوعی متبدل بشود به موضوع دیگر، و چون در ذات واجب که تجرد محض است تبدل جوهری معنا ندارد. و اصلاً جوهر در آنجا معنا ندارد؛ پس بنابراین حالت تهیوء که حالت قوه است در ذات واجب معنا ندارد، همانطوری که در عقول و مجردات هم این تهیوء و انتظار وجود ندارد. این مربوط به صفات کمالیه‌ای بود که به لحاظ عدم امکان استعدادی، هم بر مجردات هم بر ذات واجب نفی تهیوء و انتظار را می‌کند، نفی قوه و فعلیت بعد القوه را در ذات واجب می‌کند.

سؤال: پس در حقیقت ما حرکت جوهری

نداریم، چون در حرکت جوهری اصولاً باید یک

ماده واحده باشد.

جواب: بله، در بحث حرکت جوهری که ما حرکت جوهری را به یک معنای دیگری قبول دادیم که از خود حرکت جوهری بالاتر است که بحث آن را در مبدعات می خواهیم ببریم. حرکت جوهری در موقعیت خودش بنا بر مبانی مرحوم آخوند و دیگران در یک حدی قابل پذیرش است، اما از یک نقطه دیگر که مرحله علیت و معلولیت و ربط حادث به قدیم هست، اگر با این دو جهت ما به ماده و صورت نگاه کنیم، ممکن است یک معنای دقیقتری از حرکت جوهری بدست بیاوریم.

سؤال: اصلاً در مبدعات دیگر حرکتی نیست.

جواب: دیگر حرکتی نیست، دائماً ابداع و خلق است. پس یک مسأله واحده‌ای است. حالا صحبت در این است که در صفاتی که مبتنی بر تعینات خارجی هستند مانند: خلق که خالقیت باشد، رزق که رازقیت باشد، مانند رحمت که رحمانیت و امثال ذلک باشد، اینها همه صفاتی هستند که دایر مدار و در حول صفات نسبی و اضافیه قرار دادند.

آیا در خداوند متعال چگونه تصوّر یک هم چنین مسائلی می‌شود؟ آیا اگر خلقی نباشد به خدا می‌شود خالق گفت؟ اگر مرزوقی نباشد به خدا رازق می‌شود گفت؟ پس بنابراین انتساب این صفات بر خداوند متعال مبتنی بر خلق خارجی و رزق خارجی است. خب از این نقطه نظر ما می‌بینیم که در خود خداوند متعال این صفات اضافیه و این حالت تهیوء وجود دارد.

راجع به این قضیه جوابی که در اینجا می‌شود داد این است که وقتی ما حقیقه الوجود را به تمام شوائبه لازمه ذات و وجود را واجب و بالضروره برای ذات بدانیم و ثانی برای وجود فرض نکنیم و صرف الوجود را نشود برای او ثانی و ثالثی فرض کرد (و کل ما یشذ عن الوجود فهو خارج عن الوجود) با این لحاظ اگر ما به وجود نظر بکنیم، اگر این وجود لازمه ذات پروردگار باشد، پس بنابراین خودش و تمام شوائب و لوازمش، همه اینها لازمه ذات پروردگار خواهند بود. بنابراین، این لازمه ذات پروردگار بودن، به این معنایی که در نفس هویت

وجود، چون خود وجود اصل است برای همه کمالات، وقتی که خود این هویت وجود و تعین وجود اختصاص به یک ذات داشته باشد، در همان مرتبه و در همان مرحله تمام لوازم، (فی دفعه واحده) و فی مرتبه واحده برای آن ذات لازم است. وقتی که برای ذات لازم شد پس بنابراین، این ذات فاقد و عادم یک صفتی نخواهد بود تا اینکه بخواهد به آن صفت برسد. بلکه ذات فی دفعه واحده و فی مرتبه واحده تمام شوائب و لوازم این وجود را حیازت کرده است، چون خارج از این وجود چیزی نیست.

انما الکلام در اینکه وجود به حسب مراتب خودش به یک مراتب متعینه متدرّج الحصول فی الخارج می‌رسد. یعنی تا مرحله عالم صور اینها نیازی به تدرّج ندارند. اما همین که می‌خواهد این صورت متبدل به ماده و صورت بشود، آن صور مثالیه، اینجاست که تدرّج و زمان و تدریج در این نشئه تغیر پیدا می‌کند.

بناءً علی هذا آنچه که در خارج تحقّق پیدا می‌کند از نقطه نظر ادراک افرادی که در آن مرتبه یعنی زمانیات هستند، مثل ما در عالم کون و زمان و مکان هستند، اینها

تدریج و تغیر می بینند. از نقطه نظر خود نفس وجود و شوائب وجود و صفات نازله از وجود در انجا این مسأله جزء ثابتات خواهد بود. پس این مسأله ثابتات خیال نکنید که فقط اختصاص دارد به صور برزخیه و عالم ملکوت و مبدعات و عقول مجردة، نفس ماده و صورت، نفس این قضیه از نقطه نظر ما که هم رتبه و هم سو با این ماده حرکت می کنیم، از دید ما تغیر و تبدل در این ماده و صورت متحقّق است. اما از دید آن ذواتی که آنها ما فوق ماده و صورت هستند، نفس این تغیر و تبدلات انها مثل عالم ثابتات چیست؟ ثابت خواهد بود. پس بنابراین اشکالی که در بعضی از این حواشی کرده اند، در اینکه ممکن است که بر بعضی از این صفات از نقطه نظر انتسابش به حق دارای جزو نسب اضافی باشند، در انجا چه قضیه بار می شود، علاوه بر این که آنها دارای صفات کمالیه نیستند، بر فرض هم اگر صفت کمالیه باشند، در عالم ثابتات حالت انتظار وجود ندارد. اینجاست که وقتی ذات نظر به ذات خود می کند، تمام این تغیر و تغیرات را در ذات

خود دفعه واحده و در رتبه واحده احساس می کند. این
مقام تفصیل در اجمال است.

سؤال: فرض مسأله این است که رازقی باشد
و مرزوقی نباشد.

جواب: آن دیگر رازق نیست، اینکه (رازق
حیث لا مرزوق) یک وقتی ما می خواهیم با عبارات
بازی کنیم فرض کنید که به آب فرض کنید که
می گوئیم خبز. یک وقتی نه واقعاً به ماء به این
خصوصیت و به این لحاظ ما می گوئیم ماء. رازقی
که در آنجا هست یک وقتی منظور از رزق، رزق
نسبت به عوالم علوی است، رزق نسبت به مجردات
و عقول است. اینها ربطی به ماده ندارد، اینها
مبدعاتند و محکوم به زمان و مکان و تدریجی
الحصول نیستند. ما این حرف را نمی خواهیم بزنیم.

ما می گوئیم اصلاً منظور امیرالمومنین «علیه السلام»
حتی شامل عالم ماده و کون و فساد هم خواهد شد
ما این را می خواهیم بدانیم. این مسأله که می فرماید
(رازق حیث لا مرزوق) عیناً مانند آن عبارتی است
که می فرماید: (کان الله و لم یکن معه شیء) بعد

می گوید: (و الآن كما كان) عین همان است. (رازق

حيث لا مرزوق) یعنی در مقام ذات، آن

جواب: نه، خصوصیتش، صورت خارج،

فرض کنید من باب مثال زیدی که می خواهد ده سال

دیگر بوجود بیاید واقعاً الان نیست. آیا الان می توانیم

بگوئیم رازق بالنسبه به آن زید؟ نمی توانیم بگوئیم

چون هنوز زیدی وجود ندارد مگر به یک اعتبار بعید

که خداوند متعال الان سلسله اسباب را به طرف تولد

زید فراهم می کند. این یک توجیه است یعنی زیدی

که می خواهد ده سال دیگر بوجود بیاید، بالاخره یک

مقدماتی باید طی بشود.

سؤال: مرزوق می شود تصور کرد.

جواب: حالا مرزوق هم می شود. منتهی

صحبت در اینجا است آن مرزوق یک وقت مرزوق

فعلی است، یک وقت مرزوق استعدادی است.

مرزوق فعلی فعلاً نیست و ده سال دیگر پیدا

می شود. حالا با وجود چنین مسأله ای رازق حیث لا

مرزوق، اگر اینطور باشد مقدمات باشد، خوب این

چیز مهمی نیست و در اینجا ما نمی توانیم بگوئیم که

به اعتبار ما یعول حضرت فرموده، این مجاز است.
اعتبار ما یعول مجاز است. واقعاً حضرت
می‌فرمایند: (رازق حیث لا مرزوق).

رازق حیث لا مرزوق اشاره به دو جنبه دارد:

جنبه خلقی و جنبه ربّی و امری. در جنبه خلقی هنوز
مرزوقی نیست، همین مرزوق در جنبه امری وجود
دارد. یعنی الان زید ده سال دیگر مرزوق و مورد
عنایت خداست، منتهی از نقطه نظر زمانی که این
ماده و صورتش در زمان باید پیدا بشود ما نمی‌بینیم.

ما نمی‌بینیم که این الان ده سال دیگر است اگر ما نظر
به عالم مثال بکنیم همین زید ده سال دیگر را
می‌بینیم. نه اینکه صورتش را می‌بینیم. پرونده‌اش را
نمی‌بینیم. خود زید را در ده سال دیگر که مرزوق
است می‌بینیم. پس کلام امیر المومنین ناظر به دو
جنبه امری و خلقی هست. از نقطه نظر خلقی هنوز
مرزوقی نیست مثل (کان الله و لم یکن معه شیء)

سؤال: خوب این هم از نظر خلقی نه مرزوقی

هست و نه رازقی، از نظر امری هم رازق هست هم
مرزوق، پس بنابراین جهت که فرق کند، ما نقیضین

را می‌توانیم با جهت درست کنیم: هست و نیست.
هست به این لحاظ، نیست به این لحاظ، این که
معجزه نشد

جواب: معجزه حضرت این است که الان
واقعاً خداوند متعال متّصف به صفت رازقیت هست
یا نه؟

سؤال: اگر به لحاظ خلق بگوئیم نه.

جواب: اصلاً الان بطور کلی بله. به لحاظ
خلق ما نمی‌بینیم، اما نه اینکه نیست. دو مسأله است.
یک وقت ما می‌گوئیم واقعاً خلقی نیست، یک وقت
می‌گوئیم از دید ما پنهان است. از دید ما می‌خواهد
پنهان نباشد، چشمت را باز کن بین. حضرت
می‌گوید اینکه الان تو نمی‌بینی نه به لحاظ نفس الامر
است. در نفس الامر مرزوق هست. تو جلوی
چشمت پرده انداخته‌اند، نمی‌بینی. اما در واقع هم
الان رازق وجود دارد. هم مرزوق وجود دارد اگر تو
این پرده را کنار بزنی مرزوق ده سال دیگر را الان
می‌بینی که مشمول رزق و عنایت خدا هست. همین
قضیه در مورد (كان الله و لم یکن معه شیء) است.

(كان الله و لم يكن معه شيء)، این مقام مقام ذات است. بعد می فرماید (و الآن كما كان) یعنی با وجودی که این خلق و این مراتب تنزل در وجود پیدا شد، با این عقول عشره و کذا پیدا شد باز (كان الله و لم يكن معه شيء). (لم يكن معه) با خدا چیزی نیست. یعنی هر چه هست فقط مقام ذات است. یعنی یک خدایی باشد که با خدا یک تعینات باشد این مصاحبت و مقارنت را حضرت در اینجا برداشته، می گوید مقارنتی وجود ندارد. هرچه هست یک ذات و یک وجود است، و این وجود برای آن ذات ضرورت دارد (و لا یشذ عنه مثقال ذره) این مربوط به كان الله است؟

جواب: بله.

سؤال: وقتی که علت و معلول خوب تصور شد حتی درباره این تدریجیات هم این مسأله حل می شود.

جواب: بله همین است.

سؤال: این دیگر تأخر زمانی نیست.

جواب: ان شاء الله این تتمه ای هم دارد. اینجا

یک چیزهایی که می‌گویند، فرض کنید من باب مثال
فلان کار را انجام بدهید، ثوابش به آن می‌رسد. شب
اول قبر نماز بخوانید، ثوابش به مرده می‌رسد. حالا
اگر یک کسی بعد خواند نفهمید، اگر یک کسی
زودتر خواند، اینها مثلاً چطور می‌شود؟ یا مثلاً
صدقات و امثال ذلک، صدقه رفع بلا می‌کند، بعد از
مرض انسان صدقه بدهد، قبل از مرض صدقه بدهد،
این قبل و بعد چطور تاثیر می‌کند، نمی‌کند. اینها
دیگر از متفرعات همین تدریجی الحصول و ثابتات
هستند.